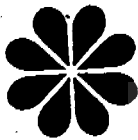


سید محمد علی جمال زاده

ژنو



# چند روزی با حکیم فلکی شروانی

« قسمت دوم »

نام و تولد و وفات فلکی : *عادت قرآنی*

نامش گویا «محمد» بوده است (جلال الدین محمد) و ظاهر آغاوین و القایی هم از قبیل « شمس الشعراء » و « ملک الفضلاء » و « ابوالنظام » هم به اسمش می‌جسبانیدند .

اما درباره تاریخ تولد و وفاتش چنانکه افند و دانید خلاف بسیار است . چنان که می‌دانید ما ایرانیان در ارقام و اعداد سلیقه مخصوصی داریم و رویهمرفته در این موضوع مسامحه را مستحب می‌شماریم . دانشمند فرزانه آقای دکتر جوادمشکور در این باره نظر خود را چنین بیان فرموده است :

« تذکره نویسان ما مثل مورخین ما به دقت و صحت مطالبی که می‌نویسند اهمیتی نمی‌دهند چنانکه مثلاً در باب سال

وفات عطار که حتی در حیات خود در نیشابور مرد معروفی بوده و حتی نوشته‌اند که شخص محترم و معروفی چون بهاء‌الدین ولد پدر جلال‌الدین محمد (مولوی رومی) در سال ۶۱۸ قمری چون به نیشابور رسید به ملاقات او رفته است. . . می‌بینیم که تذکره‌نویسان معروف ما هر يك سال وفات عطار را سال دیگری و گاهی چند روایت نوشته‌اند (۱).

مشکور کاملاً حق دارد و چنان‌که می‌دانید تاریخهایی که در باب وفات عطار (یا به روایتی قتل او به دست يك نفر مغول) داده‌اند. رویهم‌رفته ۴۳ سال با هم تفاوت دارد و در این صورت آیا نباید به پرسش برآید هم حق داد که در کتاب بسیار گرانقدر خود «تاریخ ادبیات ایران» نوشته است: «تقریباً تمام ایرانیان باسواد و تمام مورخین ایرانی یا شاعرند و یا شعر دوست و شعرشناس ولی برای آنها آسانتر و لذت‌بخش‌تر است که تاریخ خود را مشحون به شعر کنند تا اشعار را به تاریخ زینت بخشند».

### فلکی و تولد و وفاتش

تاریخ تولد و وفات فلکی هم به حکم همین قاعده کلی درست معلوم نیست و طاهری شهاب در مقدمه‌ای که بر دیوان او نوشته و معلوم است که نتیجه زحمات و تحقیقات بسیار می‌باشد همین‌قدر می‌نویسد:

«تاریخ قطعی تولد فلکی به دست نیامد و همین‌قدر است که ... استنباط می‌شود که در اوایل قرن پنجم هجری پایه عرصه وجود گذاشت. . . و تاریخ در گذشت. او را نیز بین ۵۴۰ تا ۵۸۷ هجری قمری (یعنی با تفاوت ۴۸ سال) نوشته‌اند. خود طاهری شهاب سال وفات را ۵۷۷ دانسته و این تاریخ را صحیح تر از تاریخهای دیگر دانسته است و گمان نمی‌رود در اینجا نیز مانند صدها و هزارها مورد دیگر «والله اعلم» جایز نباشد.

حالا آیا واقعاً دانستن تاریخ تولد و وفات بزرگان ما و بزرگان دنیا حایز اهمیت بسیار هست یا نیست خود موضوعی است که درباره آن می‌توان ساعتها به آری و نه پرداخت. جماعتی (بیشتر از خودمانیها) معتقدند

۱- در مقدمه بر «منطق‌الطیر» عطار، طهران، ۱۳۳۷ شمسی.

که اصل کار فکر و گفتار حکما و شعرا و عرفاست و لو هیچ ندانیم که در چه روز و ماه و سالی به دنیا آمده و از دنیا رفته‌اند . فرنگیها برعکس و سواس عجیبی در این زمینه دارند و گاهی بقدری به این امر اهمیت می‌دهند که موضوع اساسی که فکر و گفته و نوشته اشخاص باشد تحت‌الشعاع واقع می‌گردد . شاید در این زمینه هم مانند هر زمینه دیگری میانه‌روی معقول و مرجح باشد .

اهمیت دادن به تاریخ تولد و وفات و افعال و اعمال شعرا و بزرگان علم و ادب و هنر بیشتر در اثر آشنا شدن ما با فرنگیها و طرز و شیوه تحقیق و تتبع آنها در میان ما متداول گردیده است . البته در سوابق ایام هم تذکره نویسان و مؤلفین ما هم به این امر بی‌اعتنا (۱) نبوده‌اند ولی نه بدان اندازه که فرنگیها ( و فرنگی ما بها ) بدان اهمیت می‌دهند . تردیدی نیست که دقت در تواریخ کار خوب و مفیدی است ولی دیگر نباید دقت در این کار را بحد و سواس رسانید و متنه به خفخاش نهاد و اصل را فدای فرع نمود و برای تعیین تاریخ کم‌اهمیتی که اگر مجهول هم بماند آسمان به زمین نخواهد آمد و اساساً ارتباط کافی و محسوس و مؤثری با طرز فکرو بیان و سبک و شیوه اشخاصی که مورد بحث هستند ندارد کار را بجای رسانید که بقول فرنگیها از فرط درخت دیگر جنگل دیده نشود .

چنانکه شاید بدانید رفیق شفیقی دارم که او را همیشه « یار دیرینه » معرفی کرده‌ام . وی در ضمن سخنرانی‌هایی که گاهی در باره ادبیات و شعرو تمدن ایران در صفحات دور از ایران برای فرنگیها می‌نماید در باره همین موضوع بیاناتی دارد مبنی بر اینکه هموطنانش به مسائل مربوط به زبان و

۱- در این اواخر در میان هموطنان ما خاصه جوانان فرنگی مآب بجای « بی‌اعتناء » که معنی آن کاملاً روشن است « بی‌تفاوت » معمول گردیده است که هر چند از لحاظ معنی بی‌قربت با « بی‌اعتنا » نیست ولی باز مفهوم دیگری را می‌رساند . « بی‌تفاوت » به احتمال بسیار ترجمه کلمه فرنگی « اندیفران » فرانسوی ( یا همین کلمه در زبانهای فرنگی دیگر ) است و گمان می‌رود که استعمال آن به جای « بی‌اعتنا » نباید جایز باشد .

مکان علاقمندی زیادی ندارند و چنان به کلیات مشغولند که چشمشان فرعیات را نمی بینند و بقول ایرانشناس ایراندوست چکواسلواکی استاد « ریپکا » « زندگی روزمره در نظر شاعران ایران ظاهراً چنان ناشاعرانه است که شایسته نمی دانسته اند که آنرا بایک طبع و ذوق هنری برای ما شرح بدهند » .

یار دیرینه دنباله مطلب را چنین می آورد : « در میان ما ایرانیان می توان به آسانی اشخاصی را پیدا کرد که مقداری از ابیات مثلاً حافظ را از بر دارند ( ولو به معنی و مفهوم واقعی آن ابیات هم درست دست نیافته باشند ) ولی اگر از آنها پرسشی که حافظ در چه سالی وفات کرده و در چه عهدی می زیسته و معاصرانش چه کسانی بوده اند کمتر اتفاق می افتد که بتوانند جواب درستی بدهند . »

یار دیرینه در بیان این کیفیت به رسم توضیح می گوید که اساساً مشرق زمینی ها زمان را دایره بسته ای می دانند و می گویند هر نقطه از نقاط دایره را می توان اول و یا آخر ، بدایت یا نهایت آن دانست و انسان که با اصطلاح خود مشرق زمینیان خواب و خیالی بین العدمین است و تاجش بهم زده ای نیست و نابود می شود آیا بدان میارزد که برای وقایع بی اهمیت زندگی و مرگ و آمدن و رفتنش اهمیتی قائل شد .

یار دیرینه آنچه را از خود فرنگیها یاد گرفته است به آنها می گوید ( مقصود فرنگیهای هستند که با روح ایران و شعرا و عرفای ما آشنائی حاصل کرده اند ) . می گوید اگر ما ریسمان بسیار بلندی را در نظر بگیریم که هر گره آن به رنگی است و مورچه ای در روی چنین ریسمانی روان است و ما از مسافت دوری تماشاچی آن مورچه باشیم ریسمان را به یک رنگ خواهیم دید در صورتی که برای مورچه رنگارنگ است و همین رنگهاست که ما بدان نام « گذشته ، و « حال ، و « آینده » می دهیم و خلاصه آنکه اصل مطلب همان است که مولوی فرموده :

« لامکانی که درو نور خداست

ماضی و مستقبل و حال از کجاست »

د ماضی و مستقبلش پیش تو است

هر دو یک چیزند و پنداری رواست ،

### شروان ( یا شیروان ) محل نشو و نمای فلکی

فلکی در شهر شروان زندگی می کرده است . طاهری شهاب اصراری دارد که کلمه « شیروان » که امروز چه بسا به همین صورت مستعمل و متداول گردیده غلط و درست آن « شروان » ( بدون یاء پس از شین ) است . ما امروز می دانیم که کلمات و الفاظ هم مانند بسیاری از چیزهای دیگر در این جهان متغیر تغییر و تبدیل پذیر است ، آیا کلمه « ایران » از آغاز امر به همین صورت بوده است . آیا در کتابهای فارسی قدیمی (۱) کلماتی وجود ندارد که به مرور ایام تغییر شکل پذیرفته باشند .

آیا کلمه « برف » در زبان پهلوی « بفر » نبوده است . آیا در « ترجمه تفسیر طبری » که از قرار معلوم در اوایل قرن چهارم هجری انجام یافته است . کلماتی از قبیل « برگ » و « خروس » و « نغز » و « سوراخ » و « پهلوی » بصورت « بگگ » و « خروه » و « مزخ » و « سولاخ » و « پهلوی » نیامده است . آیا بعضی از قواعد و کیفیات صرف و نحوی که در آن زمانها معمول و متداول بوده کم کم تغییر نیافته و حتی گاهی از میان نرفته است . به ما می گویند که کلمه « رز » ( به ضم اول ) که در زبانهای فرنگی به معنی گل سرخ است از کلمه « ورزا » ( در پهلوی به معنی گل سرخ ) آمده است بدین معنی که از ایران به ممالک دیگری و از آن جمله یونان رفته و از آنجا با تغییر صورت به فرنگستان رسیده و « رز » شده است . من شخصاً امروز دیگر نمی دانم که نیاکان ما و پارتها و یا پهلویانی که در تحت سلطنت پادشاهان اشکانی هزاروششصد هفتصد سالی پیش از این در مملکت ما می زیستند و زبان پهلوی بدانها منسوب است . کلمه « شیر » ( به معنی « اسد » در عربی ) را در آن زمان چگونه تلفظ می کرده اند و آیا نمی توان احتمال داد که همچنان

که کلمه «خواهر» چون تلفظی بین «خاهر» و «خواهر» (با خاء فته‌دار بروزن «سماور») داشته آنرا بصورت «خواهر» نوشته‌اند کلمه «شیر» هم (به تقدیر آنکه این کلمه از زبان فرس قدیم و یازبان پارتها آمده باشد و در آثار مکتوب و منقوش باقی مانده باشد) تلفظی بین «شر» (با کسر اول و «شیر» نمی‌داشته است و به همین سبب کم‌کم بصورت «شیر» درآمده است. اگر این تصور یا احتمال قابل قبول باشد باید تصدیق نمود که بین «شروان» و «شیروان» تفاوت اساسی مهمی باقی نمی‌ماند و شاید بامراجعه به کتابهای علمی تألیف ایرانشناسان معروف از قبیل فردیناندیوستی آلمانی صاحب کتاب «نامه‌های ایرانی» که طاهری شهاب هم خودشان در دیوان فلکی بدان اشاره فرموده‌اند و یا کتابهای استاد مارکوارت آلمانی در باره جغرافیای قدیم ایران مشکل ما به آسانی حل گردد.

ضمناً ذکر مطلب دیگری هم شاید در اینجا زیاد بی‌مناسبت نباشد. امروز «مد» شده است که به اسم حمایت از زبان فارسی کلمه «طهران» را بصورت «تهران» بنویسند. این کلمه را آباء و اجداد ما پس از اسلام به همین صورت با طاء نوشته‌اند و شاید بتوان احتمال داد که در آن زمان خود ایرانیها این کلمه را طوری تلفظ می‌کرده‌اند که به «طهران» نزدیک‌تر بوده است تا به «تهران».

مگر همین امروز هم تمام ایرانیها حرف «قاف» را يك جور تلفظ می‌کنند. می‌گوئید امروز دیگر ما «تهران» را با تاء دو نقطه تلفظ می‌کنیم و علتی ندارد که چون نیاکان ما آنرا «طهران» تلفظ کرده‌اند ما مقلد آنها باشیم. من حرفی ندارم ولی همینقدر می‌گویم که در زبان ما کلماتی که بتوان بعضی از حروف آنرا تغییر داد و به صورت دیگری درآورد (بدون آنکه لطمه‌ای به معنی آن کلمات وارد آید) زیاد است ولی اگر هر کس خود را مجاز و مختار بشمرد که املاء کلمات و رسم الخط را بطوری که دلخواه اوست (ولو با دلایل معقول و منطقی) تغییر بدهد آیا بیم آن نمی‌رود که اغتشاش و اختلالی در کار زبان ما بوجود آید و منجر به آشفتگی و هرج و مرج و شرب الیهود لسانی بگردد. من در خاطر

دارم پس از آنکه در ترکیه الفباء لاتینی جانشین الفباء عربی گردید در استانبول بودم. در زبان ترکی کوچه (یا خیابان) را «سوغاق» می گویند و دیدم این کلمه را که بمناسبت حروف سین و غین و قاف می توان بصورتها و املاهای گوناگون نوشت در کاشیهای نام کوچهها و خیابانها به چه صورتهای مختلفی که نوشته بودند. تصدیق خواهید کرد که برای اهل مملکت و بخصوص کودکان و جوانانی که به مدرسه می روند و باید زبان و املاء کلمات را یاد بگیرند این کیفیت تولید چه اشکالاتی خواهد نمود. ممالک دیگر هم با همین مشکلات دست به گریبان هستند و مثلاً فرانسویها که «ات» (با اول و دوم کسره دار) را که «بودند» معنی می دهد به جای آنکه با دو حرف بنویسند بصورت «*étaient*» با هفت حرف می نویسند و درصدد اصلاح املاء و رسم الخط هستند ولی سالیان درازی است که این کار را از راه قاعده و انضباط شروع کرده اند یعنی وزارت آموزش و پرورش آنها از اشخاص صلاحیتدار کمیسیون، تشکیل داده است که مرتباً می نشینند و مسئله ای مطرح می کنند و پس از آنکه کاملاً حلایی و با کثرت آراء پذیرفته شد بصورت پیشنهاد بوزارتخانه نامبرده عرضه میدارند. در وزارتخانه باز در کمیسیون دیگری از کارشناسان حک و اصلاح مییابد و تازه در روزنامه رسمی مملکت فرانسه و حتی در بعضی از روزنامهها و مجلههایی که با مسائل زبانی و صرف و نحوی سروکار دارند بچاپ میرسد و رونوشتی از آن هم به فرهنگستان فرستاده می شود و هر کس فرصتی دارد تا گزارش را بخواند و فکر کند و نظر خود را به وسیله مقاله یا نامه بوزارت آموزش و پرورش اطلاع بدهد. چندین ماه طول میکشد تا سرانجام کمیسیون وزارت نامبرده تشکیل مییابد آنچه را از اطراف رسیده است مورد بحث و مذاقه قرار می دهند و نتیجه را با تصویب وزارتخانه به کمیسیون اصلاح املاء و رسم الخط میفرستند و منتظر میشوند تا نظر آنها نیز برسد و مقبول واقع گردد تا در روزنامه رسمی بچاپ برسد و از طرف وزارتخانه بوسیله بخشنامه رسمی بمدارس اعلام بدارند که فلان اصلاح در کار املاء بعمل آمده است و از آن پس باید کتابهای درسی با املاء جدید بچاپ برسد و بکودکان و جوانان همان املاء

را یاد بدهند و باز چند سالی بشاگردها فرجه داده خواهد شد که اگر با املاء قدیم نوشتند در امتحان و نمره دادن به آنها غلط شمرده نشود (۱)، خلاصه آن که مانیز بحکم «ره چنین است مردباش و برو، نیاید بخود و دیگران اجازه بدهیم که هر کس بمیل خود کلماتی را بطوری که دلخواه اوست بنویسد و رأی سادس المخطی جز آنچه معمول و متداول است اختراع نموده بدان عمل کند. از اینرو من شخصاً «طهران» را تا قاعده رسمی و کلی برای آن وضع نشده باشد بهمان صورت «طهران» خواهم نوشت و در موارد (خوشبختانه نادر) که بصورت «تهران» در نام سازمان بزرگی (مثلاً دانشگاه تهران و یا بانک تهران) عمومی و معروف و مقبول شده باشد «تهران» خواهم نوشت و بس (آن هم با تأسف).

در اینجا پیش از آنکه در دسردا کم کنم میخوام این نکته را نیز بمرض برسانم. زبان در تقویت و حفظ ملیت کمال اهمیت را دارد و حتی چنانکه در کتاب «هفت کشور» (۲) در مقدمه بر ترجمه داستان «آخرین درس» مذکور افتاده است:

«ما ایرانیان پس از دوهزار و شصت سال خوشبختی و بدبختی و بدو نیک و زشت و زیبا عاقبت چه بخت و اقبال یا رمان باشد و آقا و صاحب خود بهمانیم (۳) و چه در نتیجه بازیگریهای زمانه و مقدرات دوران ... بازخدای

۱- در باب روش و طرز کار اصلاح املاء زبان فرانسه چند سال پیش از این مقاله ای بقلم نگارنده در «مجله دانشکده ادبیات»، در طهران بچاپ رسیده است.

۲- طهران ۱۳۴۰ شمسی، کانون معرفت. بعداً قسمتی از این مقدمه در کتاب «طریقه نویسندگی و داستانرایی» (از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز)، شیراز، ۱۳۴۵، صفحه ۱۱۹ هم آمده است.

۳- خدا را شکر که امروز اوضاع واحوالمان امیدبخش است و امیدوارم روز بروزم استوارتر گردد.



نخواستہ يك بارديگر دستخوش هوي و هوس جهانگيران رنگارنگ اين عصر و دوره بشويم در هر حال تنها چيزي كه برايمان باقي خواهد ماند و باز ممکن است كليد رستگاري و نجاتمان گردد همانا زبان است و بس .

داستان «آخرين درس» بقلم نويسنده نامدار فرانسوي الفونس دوده (۱) است ، اين داستان ممتاز و مؤثر درباره اهميت و ارزش زبان شهرت بسيار دارد. از سخنان بلند اين نويسنده كه ورد زبان هموطنانش گرديده يكي هم اين است: «وقتي ملتي سيادت و استقلال خود را از دست ميدهد و غلام و بنده مي-شود مادامي كه زبانش را درست محفوظ و مصون بدارد چنانست كه كليد زندانش در دست خودش باشد .»

با اينهمه شكی نيست كه تنها زبان نمیتواند يكتا ضامن استقلال و سيادت اقوام و ملل باشد و بزرگان و شعراي والامقام ما نندفردوسي و سعدي و جز آنها و حتى كتاب و احاديث مذهبي ما در شرايط رستگاري و استقلال و سروري سخنان بلند بسيار دارند و تاريخ هم اقوام و ملتهاي را بسما نشان ميدهد كه با وجود آنكه زبان و حتى ادبيات و هنر شاياني داشته اند مغلوب و منكوب دشمن گرديده و چه بسا از ميان رفته اند ولي جاي هيچگونه شك و ترديدي هم نيست كه قاطع ترين و مؤثر ترين سلاحی كه باز بتوانند مردم مغلوب و منكوبي را از نو به آزادي و سيادت و استقلال برساند همانا زبان است و اى بحال قوم و ملتی كه زبانش را از دست داده باشد . چنين قوم و ملتی چنانچه مغلوب و عبید و فرمانبردار ديگران گردد ديگر نبايد زياد امیدوار باشد كه بازروزی از نوبت نعمت آقائي و سروري و آزادی برسد .

خدا را شكر كه ما ايرانيان از نعمت و موهبت زبان نبرومند و از سعادت استقلال برخورداريم و از يزدان پاك خواستاريم كه ما را در حفظ و سيانت اين دو نعمت مهم توقيق كامل ارزاني دارد . ( اين مقاله دنباله دارد )

۱- A. Daudet (۱۸۴۰-۱۸۹۷ م .). داستان «آخرين درس»

را آقای اقبال يغمائی هم در نهايت خوبی و شيوائی ترجمه کرده اند و در مجله «آموزش و پرورش» ( شماره اردیبهشت ۱۳۲۹ ) بچاپ رسیده است .